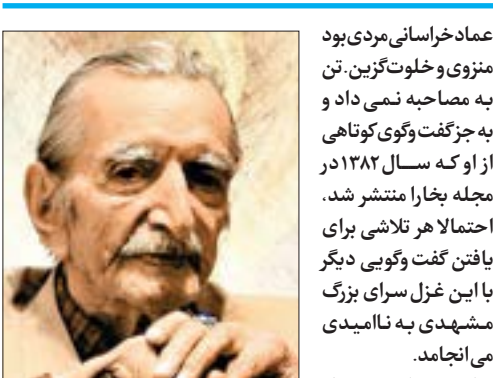




بازنشر گفت وگویی با یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان مشهدی **انتخاب تخلص «عماد خراسانی» کار فریدون مشیری بود**



عمادخراسانی مردی بود منزوی و خلوت‌گزین. تن به مصاحبه نمی‌داد و به جزگفت وگویی کوتاهی از او که سال ۱۳۸۲در مجله بخارا منتشر شد، احتمالا هر تلاشی برای یافتن گفت وگویی دیگر با این غزل‌سرای بزرگ مشهدی به ناامیدی می‌انجامد.

علی دهباشی همراه

با سیدفرید قاسمی، سهیل محمودی، قاسمعلی فراست، پرویز گلچین معانی، علیرضا یورامید و چندتن دیگر در پاییز۱۳۸۱و یک سال پیش از درگذشت عماد، به خانه او رفتند و گفت وگویی با او داشتند که گزیده‌ای از آن را مجله بخارا منتشر کرده است که بخشی از آن در ادامه می‌آید.

● استاد، از خودتان بگویید، متولد چه سالی هستید؟
سال ۱۲۹۹در مشهد متولد شدم؛ روزش معلوم نیست؛ مأمور ثبت روزش را معلوم نکرده و فقط نوشته‌است ۱۲۹۹. در سه سالگی مادرم مرحوم شد، در شش سالگی پدرم. پدربزرگ و مادربزرگ زحمت من را قبول کردند. یک مزرعه داشتیم در چهل فرسخی مشهد به اسم «کاهو خرمن» و خلاصه تحت سرپرستی پدربزرگ و مادربزرگ، بزرگ شدم. بعد از اینکه مرحوم شدند، دیگر به خدا واگذار شدم؛ البته مادربرگم تا این اواخر زنده بود. درس خواندم ولی رضایاتم ضعیف بود و ضریب داشت؛ ۵۲نمره از فارسی و دیکته گرفته بودم و خلاصه بقیه‌اش را نتوانسته بودم از ریاضیات نمره بیاورم. این بود که تجدید شدم. آن وقت ما امتحان تجدیدی شش هفت ماه بعد بود، در اختیار آن‌ها بود. من هم نتواندم و زحمتی نکشیدم؛ خوب آدم وقتی زحمتی نکشد، نتیجه‌ای هم نمی‌برد.

● استاد، شعر را از چه سالی شروع کردید؟
از ۹ سالگی تقریباً. البته آن‌هایی که من می‌گفتم شعر نبود در آن روزگار، ولی دایبی او داشتم به نام حسن علی تقوی، برای اینکه من را تشویق کند. خیلی زحمت می‌کشید؛ مهمانی می‌داد و به‌من تکلیف شعرخواندن می‌کرد، من هم تشویق می‌شدم. آن زمان، فرق شعر خوب را از بد نمی‌فهمیدم و چیزهایی می‌گفتم.

● از شعر شاعران جدید چیزی می‌خوانید؟ یا شاعران جدید چقدر آشنا هستید؟

بله، با اخوان خیلی دوست بودم. یک عکسی هم هست که با زن و فرزندش گرفتم. آدم خیلی شوخ و بانمکی بود. آدم سیر نمی‌شد از مصاحبتش.

● دوستی شما با اخوان از راه شعر بود یا نه، دوستی‌ای بود که بعد به شعر می‌انجامید؟ یعنی چون شما شاعر بودید، با هم دوست بودید؟
بله، خیلی نزدیک فکر می‌کردیم.

● اما او بیشتر در شعر نو فعالیت می‌کرد و کمتر غزل می‌سرود، ولی شما در زمینه دیگر، آیا بحث و مجادله در زمینه شعر با هم داشتید؟
خیر، من از شعر نو اخوان خوشم می‌آمد، وادارش می‌کردم بخواند.

● آیا اخوان شما را وادار نمی‌کرد شعر نو بگویید؟
نه، البته یک شعر بعد از مرحوم شدنش گفتم؛ ز سفر نامه‌م رفتی به سفر بار دگر / سفری کش نبود دولت دیدار دگر. آمده بود پیش من، من رفته بودم مشهد، همدیگر را ندیدیم که او مرحوم شد.

● چرا از مشهد به تهران آمدید؟ در تهران چه کارهایی کردید؟ وارد چه انجمن‌ها و محافل شعری شدید و از چه کسانی تأثیر گرفتید؟
در سال ۱۳۳۱به تهران آمدم؛ اندکی در این انجمن‌ها حاضر می‌شدم، ولی چیزی به آدم اضافه نمی‌کردند. ممکن بود چیزی کم کنند، ولی اضافه نمی‌کردند.

● رابطه شما با دانشگاه چگونه بود؟ زمانی که به تهران آمدید، آیا به محافل دانشگاهی رفت وآمد داشتید؟
خیر، من آدمی منزوی بودم؛ خیلی با مردم حشرونشر نداشتم.

● بسیاری از ادبا و هنرمندان و به ویژه علما، کسانی که این گونه کار می‌کنند، اساساً آدم‌های منزوی هستند؛ فکر می‌کنید چرا؟
شاید خوی و خصلت این گونه اقتضا می‌کند.

● استاد، زمانی که شما منزوی بودید، تفریح‌گاه‌های شما کجا بوده است؟ حال می‌گوییم درون گر در حقیقت، آیا می‌رفتید برای خودتان تفریح کنید؟

می‌رفتم مشهد، باغ ملی‌ای داشت؛ آنجا می‌رفتم و دوستان را می‌دیدم.

● در جوانی در تهران چه؟ در تهران کجا می‌رفتید؟
تهران تقریباً هیچ‌جا، دوستان می‌آمدند خانه‌ما. گاهی ما می‌رفتیم پیش دوستان، دوروبر تهران، یک سفر هم رفتیم به لندن برای معالجه.

● درباره مرحوم مشیری و تخلصاتن می‌شود بیشتر بفرمایید.
بله، روزنامه «ایران‌ما» شعر از ما چاپ می‌کرد و بالایش می‌نوشت عماد مشهدی. آن موقع آقای مشیری مجله «روشن‌فکر» را داشت. در صفحه هنری اش دیدم یک غزل از من چاپ کرده و بالایش نوشته‌است «عماد خراسانی». خوش‌امداز این تخلص، اسم‌بند، سید عمادالدین برقی‌است و از ایشان تشکر کردم که باعث شد از این تخلص استفاده کنم.

زین‌تقدیر
علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

- ناوبراسته**
- بیشتر افراد حاضر در این همایش دانشجواند.**
- ویراسته**
- بیشتر افراد حاضر در این همایش دانشجویند.**
- نکته**

هرگاه‌شناسهٔ فعل‌های اسنادی (ام‌ای، است، ایم، اید، اند)، پس از کلمه‌ای بیاید که به مصوت (او) پایان یابد، «ی» میانجی می‌گیرد.

#زین-تقدیر فارسی

از تحمل سوگ بگو

شرح یک گردهمایی دوستانه به مناسبت انتشار کتاب «سین سوگ، عین عشق» به قلم غزاله صدر



برمی‌آید. معجزه کتاب و کلمه که می‌تواند مهر را از میان آدم‌هابردارد و آن‌ها را به یکدیگر نزدیک‌تر کند. آدم‌هایی که غریبه‌اند، اما می‌توانند یکدیگر را از سرمهر در آغوش بگیرند. اتفاقی که اینجا را بیشتر از یک محفل ادبی تبدیل کرده‌است به یک جلسه بازمینه روان‌شناختی برای یک سوگاری جمعی و شنیدن روایت‌های مشابه، برای سوگاری آرتین کوچکی که شش‌ماه پیش پدر بزرگ عزیزش را از دست داده‌است و برای دختری که می‌گوید «۱۰سال پیش، یک روز صبح رفته مدرسه و وقتی برگشته، پدرش را به دلیل آنفاکتوس قلبی دیگر کنارش نداشته‌است. و این در حالی‌است که در دوران کودکی خواهرش را به دلیل سرطان از دست داده و همین «۱۰روز پیش مادرش را به دلیل سرطانی دیگر از دست داده و تا کنون حتی فرصتی برای سوگاری کردن نداشته‌است. می‌گوید: «این کتاب را یکی از دوستانم در نشستنی که در رشت داشتید، در روزهایی که نمی‌دانستم مادرم زنده می‌ماند یا نه، برایم تهیه کرد و در روزی که دیگر نداشتمش به دستم رساند.»

کرده‌ام. کتابی درباره آنچه سوگ نیست و آنچه هست، چه نباید کرد و چه می‌شود انجام داد. یک کتاب خودیاری با جاشنی خاطرات شخصی برای آن‌هایی که قلبشان عزادار است، برای اطرافیان داغداران، برای مشاوران و روان‌شناسان، و برای همه دیگرانی که یک روز با سوگ چشم در چشم خواهند شد.»

● نقطه پایان از قیطره تا اورنج کانتی و آغاز سین سوگ، عین عشق
صدر می‌گوید: «نمی‌دانم چند نفر از «قیطره تا اورنج کانتی» را خوانده‌اند. انتهای آن کتاب، می‌شود ابتدای «سین سوگ، عین عشق» و در واقع باید بگویم می‌شود نسخه همان کتاب با جزئیات بیشتری که از نگاه من است. در بخش اول این کتاب روایت سوگ خودم را نوشته‌ام و در ادامه نیز سعی کرده‌ام چیزهایی که یاد گرفته‌ام را توضیح بدهم، در خلال آن مجدد رفت و برگشت‌هایی به ماجرای خودم وجود دارد.»

از قیطره تا اورنج کانتی کتابی‌است که به روزهای پایانی زندگی حمیدرضا صدر می‌پردازد. کتابی که در واقع وقایع نگاری یک مرگ از پیش تعیین شده‌است و با صراحت و تلخی، روزهایی را روایت می‌کند چشم در چشم سرطانی‌که در همه‌اعضا و جوارح‌ریشه دوانده و به مغز رسیده‌است. غزاله صدر از قیطره تا اورنج کانتی را با این جملات به پایان می‌برد، «دقایق زیادی باهم بودیم، من در آغوشت که داشت آرام آرام سرد می‌شد. عطر مو و تنّت مثل همیشه شیرین بود و بوی بهشت می‌داد. خیلی سختی کشیدی، پدر، خیلی، آن روز آخر را زجر کشیدی، اما صبر کردی، صبر صبر کردی تا باهم تنها شویم. صبر کردی تا تو باشی و غزاله، پدر و دختر، فندق و غرغز، تو زمان مرگ را انتخاب کرده بودی، پدر. تو رفتنت را دیده بودی، تو پایانت را از قبل نوشته بودی. تو یک سال و نیم پیش در آخرین صفحه کتابت صحنه مرگ را تصویر کرده بودی.»

او کتاب سین سوگ، عین عشق را نیز با روایتی از سوگ خود شروع کرده‌است. روایتی که شاید هرکدام از آدم‌هایی که در این جمع حضور داشته‌اند یا روزی این کتاب را می‌خوانند نیز آن را تجربه کرده باشند؛ «سوگ از یک روز گرم تابستانی یا به درون قلب من گذاشت، از روز ۶ شهریور ۱۳۹۷. از روزی که واژه سرطان جزئی از مکالمات روزانه خانواده‌مان شد. یا شاید دقیق‌تر از روز ۲۰ شهریور ۱۳۹۷. از روزی که متوجه شدم بابا درگزیر سلطان کولون مرحله چهار است. از وقتی که فهمیدیم سلطان مرحله چهار یعنی یک درد بی‌درمان. از وقتی فهمیدیم سلطان مرحله چهار یعنی آخر خط. یعنی مرگ. مرگ بابا.»

**برگرفته از جلد کتاب «سین سوگ، عین عشق»*

می‌شود که مبتلاست. اوایل هنوز به بیهودی امید داشتیم. کتاب‌هایی هم که می‌خواندم در همین باره بود، مثلاً اینکه تغذیه یک بیمار سرطانی باید به چه شکلی باشد. بعد از تولد سی سالگی ام اما فهمیدم سرطان بابا به مغز رسیده‌است و ما باید پذیریم که او دیگر خوب شدنی نیست. این اتفاق هم زمان بود با شروع کووید و افسردگی و اضطراب و حشنتاکی به سراغم آمد. به روان پزشک مراجعه کردم و هم زمان شروع کردم به مطالعه کتاب‌هایی درباره سوگ، مرگ و طریقه مواجهه با این اتفاق. از کتاب‌های مرجع شروع کردم تا کتاب‌های تازه بازار نشر. در همین حین بابا فوت کرد و من همچنان به مطالعه در این زمینه ادامه دادم. نوشتن یک کتاب با همین محوریت، ابتدا نظر مادرم بود. می‌گفت تو این همه کتاب خوانده‌ای، پس چیزی بنویس که دیگران نیز بتوانند از آن استفاده کنند چون خیلی‌ها به این منابع دسترسی ندارند یا همه‌آن‌ها اصلاً به فارسی ترجمه نشده‌است.»

● کتابی درباره آنچه سوگ نیست
اما آیا مخاطبان این کتاب فقط افرادی هستند که چنین تجربه‌ای را از سر گذرانده اند؟ غزاله صدر در بخشی از صحبت‌هایش از این می‌گوید که واکنش اطرافیان بعد از مواجهه یک نفر با غم از دست دادن عزیزش، یکی از ناراحت‌کننده‌ترین و عذاب‌آورترین بخش‌ها در مجموعه این اتفاقات است. او می‌گوید: «از رفتار اطرافیان با خودم تجربه‌های خیلی بدی داشتم. حرف‌هایی که می‌گویند آزار دهنده‌است، هرچند با نیت خوب می‌گویند. جملاتی می‌گویند که هیچ کمکی نمی‌کند. از یک جایی به بعد مقایسه هم می‌کنند؛ انگار مسابقه‌است که تجربه کدام یک بدتر است. همه این اتفاقات باعث شد جدی‌تر به نوشتن این کتاب فکر کنم تا آموخته‌هایم را که نظر متخصصان است، به دیگران نیز انتقال بدهم. ضمن اینکه می‌خواستم از شناختی که مردم نسبت به پدر دارند استفاده کنم تا این اثر خواننده شود و اثرگذار باشد و کمک‌حال این کتاب حتی برای اطرافیان فرد داغدار مناسب است تا بدانند چه بگویند و چه نگویند و انتظارات اشتباه از فرد سوگوار نداشته باشند.» او بر این باور است که فقط مواجهه فردی با سوگ مهم نیست و اطرافیان نیز باید برای داشتن بهترین واکنش و برخورد با فرد سوگوار، آگاهی کافی داشته باشند. شاید بهترین پاسخ برای این سؤال، همان چیزی باشد که خود صدر در کتاب به آن اشاره کرده و در پشت جلد کتاب نیز آمده‌است: «این کتاب ترکیبی است از یکجده حدود چهل و چند کتاب درباره سوگ و سوگاری و آخرین تحقیقات این حوزه، تجربه‌های دیگران و آنچه خود به چشم دیده و باقلب احساس

● می‌خواستم چیزهایی را که خوانده‌ام با دیگران به اشتراک بگذارم

مرجان مهری می‌گوید آخرین مرحله‌ای که در سوگ تجربه می‌کنیم؛ مرحله آفرینش و خلق کردن است. مرحله‌ای که دنبال پیدا کردن یک معنا و مفهوم از دل همه اتفاقاتی هستیم که از سر گذرانده ایم. پس شروع می‌کنیم به خلق موقعیت به نام آدمی که از دست داده‌ایم. یک نفر وقف و خیرات می‌کند، یک نفر مدرسه و بیمارستان می‌سازد و یک نفر کتابی می‌نویسد. این، در واقع ثابت نگه داشتن یاد فردی‌است که از دست داده‌ایم. خود غزاله صدر درباره علت شکل‌گرفتن و انتشار این کتاب می‌گوید: «ما ناگهانی فهمیدیم بابا مریض است و وقتی فهمیدیم دیگر خیلی دیر شده بود. بیماری‌اش در مرحله ۴ بود. دکتر گفت ۶–۷سالی



● تجربه‌های دیگران از سوگ چه می‌گوید؟
این معجزه ادبیات است. معجزه ادبیات عزیز و دوست داشتنی که فقط از عهده خودش

ابوالفضل... دادی، مترجمی که از زبان فرانسه آثار متعددی را به فارسی برگردانده و به تازگی و در هفتمین دوره جایزه ادبی ابوالحسن نجفی، ترجمه او از رمان «باغ‌های تسلا» نوشته پریسا رضا، نویسنده ایرانی تبار ساکن فرانسه، شایسته تشویق شناخته شد. درباره این کتاب و ترجمه‌اش گفت وگویی با ایسانداشته‌است که گزیده‌ای از آن در ادامه می‌آید.

این مترجم در توضیح خلاصه‌ای درباره «باغ‌های تسلا» گفت؛ داستان این کتاب از به قدرت رسیدن روضاشاه پهلوی شروع می‌شود و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه دارد؛ کتاب داستان آقا و خانم روستایی به نام‌های طلا و سردار است که از قصر به سمت تهران می‌آیند و در حومه تهران ساکن می‌شوند و ناخواسته با اتفاق‌های تاریخی‌ای که در این بازه زمانی رخ می‌دهد، همراه می‌شوند. او درباره پریسا رضا، نویسنده ایرانی تبار رمان و تجربه ترجمه از نویسنده ایرانی، توضیح داد: «خب این موضوع تجربه تازه‌ای بود، تا حالا از نویسنده ایرانی تبار کتاب ترجمه نکرده بودم. خانم پریسا رضا از هفده سالگی در فرانسه ساکن است، در آنجا درس خوانده و تشکیل خانواده داده‌است. ترجمه از نویسنده ایرانی تبار هم نکته مثبت داشت و هم مسئولیت مرا بیشتر می‌کرد؛ نکته مثبت این بود که هرگاه در متن فرانسه دچار مشکل

عین‌حسن صهارانی، خبرنگار